

سال ۱۴۳۲ - جلسه ۱۱ - عینیت گفتار و رفتار

اولیای الهی با حقیقت قرآن و سنت معصومین

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

و صلى الله على سيدنا و نبينا أبي القاسم محمد

و على آله الطيبين الطاهرين و اللعنة على أعدائهم

أجمعين

و قد رجوت أن لا تحيب بين ذين و ذين مُنيّتي

فَحَقِّقْ رَجَائِي وَاسْمَعْ دَعَائِي يَا خَيْرَ مَنْ دَعَاهُ دَاعٍ وَ

أَفْضَلَ مَنْ رَجَاهُ رَاجٍ.

امیدم این است، ای پروردگار! که مرا سرشکسته

و سر افکنده رسیدن به آرزویم، نکنی. در حالی که

بین این دو چیز، و این دو چیز، من خود را می یابم.

و موقعیت خودم را درک می کنم. وقتی که این

مطالب وجود خارجی دارد، نه وجود اعتباری و

تنزلی، پس بنا بر این، من یک هم چنین وضعیتی

دارم، خودم را در یک هم چنین موقعیتی احساس

می‌کنم که در خواستم و سؤالم و ابراز نیازم در عین گناه، این منافاتی با کرم و جود تو ندارد. ما گناهمون به جای خود محفوظ، و درخواستمون در یک همچنین وضعیتی به جای خود محفوظ، همینیم! ما همینیم که هستیم! از آن طرف جود و کرم تو هم در جای خودشه. این یکی. دو مطلب دیگر، اون ذخیره و سرمایه من در گرفتاری‌ها و ناراحتی‌ها و اینها، در عین قلت حیایی که دارم؛ نسبت به انجام اون چه که مورد رضای توست، اون سرمایه من، عبارت است از رأفت و رحمت تو. خیلی عجیبه‌ها! رحمتی که همه جا را گرفته، و هیچ دست رد هم به کسی نمی‌زند. یزید از امام سجّاد سؤال می‌کنه. بدترین فرد روی زمین دیگه! بدترین فرد! که آیا: خدا توبه مرا می‌پذیرد؟ حضرت می‌فرمودند: اگر توبه کنی، بله می‌پذیرد! اما این که آیا موفق بشی یا نشی، یه مطلب دیگه‌ست. یعنی حتی یزید در همون موقع هم، اگر توبه می‌کرد خدا توبه‌اش را می‌پذیرفت. توبه می‌کرد و خود را آماده قصاص، آماده همه چیز... . بالاخره جنایت کرده، بدترین جنایت‌ها را

هم کرده؛ اما این به این معنا نیست که در رحمت به
روش بسته است. نه خیر! اگر توبه کند، و خود را در
اختیار امام سجاد قرار بده، که ما در اختیار شما
هستیم. بگید سرمو ببرید، ببرید! تیکه تیکه ام کنید،
بکنید! آتیشم بزنید؟ بزنید! هرکاری می‌خواید،
بکنید. اینجوری! آخه ما، نه! ما موقع غیبت کردن و
تهمت زدن که می‌شه، هرچیزی می‌گیم، ولی وقتی
که یه خورده می‌بینیم بد شد! چقدر خراب کردیم!
یواشکی تلفن رو برمی‌داریم، آقا ببخشیدها! این
خلاصه چیزه! می‌گیم چی چی رو ببخشید؟!
ببخشید و کوفت! باید بلند شی بری به اون افرادی
که گفتم بگی غلط کردم، اشتباه کردم، فلان... حالا
می‌شه حضرتعالی لطف بفرماید... حالا بنده نسبت
به خودم نمی‌گم این حرفها رو. چیزهایی که هست
دیگه.

یکی می‌گفت ما توی عرفات بودیم. - خودش
تعریف می‌کرد - همون زمان سابق، زمان شاه. خب
الآن خیلی فرق کرده. اوضاع بهداشتی و مسائل و
سرویس‌ها و اینها تغییر کرده. اون سابق اینطور
نبود. اون زمانی که ما حج مشرف شدیم، اصلا

اینطور نبود. مشعر اینطور نبود، عرفات اینطور نبود، امکانات نبود، چیز نبود. یکی بلند شده بود می گفت... البته این قضیه مال..... نصف شب بلند شده بود از خواب و خلاصه نیاز به آب پیدا کرده بود و رفته بود یک دیگ شربت بود! درست کرده بوده اون بیچاره برای فردا، که به این خلق الله چیز.. فردا چیز کنه، هوای گرم و اینها، شربت بده، تخم شربتی و اینهاریکته بود... رفته بود همه اون شربت ها رو ریخته بود رو سرش! خیال کرده بود آبه! شربت هم که شیرینه، تمام بدنش به هم چسبیده بود، و نمی شد! بعد یکی هم اونجا طبع شعرش گل کرده بود، خلاصه صبحی و اوضاعی ... می فهمه و خلاصه قضیه لو می ره و قضیه مشخص می شه. اینم خلاصه درمیاد و موقع اذان صبح، همه سینه بزنید:

إِنَّ الصِّفَا و مروتی، پیر تو دیگ شربتی!

همه توی عرفات، سینه می زدند! برای این بنده خدا. معرکه گرفته بود. اون شخص خودش می گفت، یعنی بودش تو اون کاروان، پیرمردی بود خوشمزه! این قضیه رو تعریف می کرد. می گفت ما

در چیز که بودیم دو سال پیش و فلان، یه همچین قضیه‌ای. خلاصه اون موقع نبود دیگه! امکانات نبود. دیگ آب با دیگ شربت و چیزای دیگه عوضی می‌شد. و از این مسائل پیش می‌آمد. آن وقت یکی رفته بود پیش بنده خدایی، اتفاقا منبری هم بود. اون کسی که این رو نقل می‌کرد منبری بود. نمی‌دونم، احتمالا الانم ظاهرا حیات داره. نشنیدم فوت کرده. می‌گفت که: یه بیچاره‌ای رفته بود - خلاصه - قضای حاجت کرده بود و بعد یکی رفته بود و متوجه شده بود و خیال کرده بود ماییم. ما این کار رو کردیم. اومده بود و جلوی جمعیت - چقدر واقعا بعضیا بی‌ادبند، چقدر بی‌تربیتند، - حالا به فرض هم یکی یه خطایی هم کرده باشه، اشتباهی، نفهمیده، نشده، حالا... داد زدن نداره! بلند شده جلوی همه‌آی! این چه وضعیه؟ دور تر می‌رفتید و فلان و این چه کاریه؟! خلاصه ما هرچی گفتیم ما که نکردیم این کار رو. نه! شما بیرون بودی، ما دیدیم بیرون بودی. بعد فرداش متوجه شد این شخص که ما نبودیم و اینها، و چیز شد و این حرفها و فهمید، اومده بود، می‌گفت یواش نشسته پیش ما، آقا ببخشید که ما

دیشب خلاصه چیز کردیم و جلوی جمع و فلان و این چیزها. گفتم: اینجوری که نمی‌شه آقاجون! دیشب بلند کردی آبروی ما رو جلوی این عده سی چهل نفر بردی، حالا اومدی بیخ گوشمون الان داری می‌گی ببخشید؟ بلند شو برو جلوی همه بگو! که آقا من ... و طرف حاضر نشد! ببینید انانیت چکار می‌کنه! انانیت، نفسانیت! خب این حجش قبوله؟ این عرفاتش قبوله؟ بلند کنی آبروی یه مؤمن رو ببری، اونوقت بعدا در وقتی که مشخص بشه این اشتباه بوده، یواش بیای در گوشش بگی ببخشید؟ ببخشید کجا؟ باید بری به همه بگی ما نسبت به ایشون اشتباه کردیم، اولاً کارمون غلط بوده، دوم این که در مصداق هم همینطور.

خب؛ موقعیت ما... امام سجاد علیه السلام می‌فرماید که اینطوریه دیگه! وضعیت و حال ما. ما گناه می‌کنیم. از اون طرف گناه می‌کنیم، از اون طرف این رأفت، جود و کرم تو اینطوره. از اون طرف حیا نداریم نسبت به اعمالمون و از اون طرف رحمت و بخششت اینطوره. حال این وضعیت ما، اینطوره. من

خودم را اینطور می‌یابم. اینی که امام علیه السلام می‌فرماید: وقد رجوت أن لا تخيب بين ذين و ذين منيتي؛ عرض کردم، این واقعا یک بشارتی است که حضرت در این جا می‌خواد به ما بده. که ما باید حالمون و حال و هوامون و قلبمون و ذهنمون و نفسمون نسبت به اون فضایی که در اون فضا قرار گرفتیم و ارتباطی که در اون ارتباط قرار گرفتیم، فضای رحمت باشه. غلبه امید باشه. امید باید بر ما غلبه داشته باشه تا یأس. آخه دیدید بعضیا می‌گن؟ آقا برا چی نماز شب بخونیم؟ برا چی ذکر بگیریم؟ این همه بودند افراد، انجام دادند، بالاخره توی کتب نوشته شده، بزرگان نقل کردند، آخر سر از کجا در آوردند؟ نمی‌دونم چیز شدند... مثلا به جهاتی... خیل خب! از اونطرفش هم نگاه کن. خیلیا هم بودند انجام دادند و رفتند و رسیدند. چرا خودت رو به اونطرف می‌اندازی؟ چرا حال یأس را بر خودت غلبه می‌دهی که یه نفر آمده و این کار رو انجام داده و بعدا اینطور شده؟ بله همه جا بودند. تو شاگردان مرحوم آقا هم بودند. افرادی که چه معمم چه غیر معمم، افرادی بودند حالاتی هم پیدا کردند و مسائلی

و مطالبی و... بعد از یه مدت. بالاخره امتحانه دیگه،
امتحانه پیش میاد. مطالب مختلف پیش میاد. برای
هرکسی یه جوره. و هرکسی یه توقع داره. بعضیا
بودند که با آقا بودند، بودند، بودند تا وقتی که این
مسائل و این جریانات انجام نشده بود در زمان شاه.
هنوز این مطالب این قضایا، اینها پیش نیامده بود.
خب توقع اونها این بود که مرحوم آقا بیاد و با این
مسائل صد در صد همراهی کنه. ایشون نمی کنه!
نمی کنه! ایشون به تشخیص خودش عمل می کنه.
هرکی هرچی گفت باید گوش داد؟ نه خیر! هر
شایعه‌ای که پراکنده شد انسان باید به دنبالش بره؟ نه
خیر! هرچه را که در میان عموم مطرح می شه انسان
باید پیگیری کنه؟ نه خیر! خودش باید ببیند که آیا
این روشی که الان پیش آمده است، این جریانی که
الآن مطرح است، این اوضاعی که الان به وجود آمده
است، در چه سمت و سویی در حرکته؟ هر خلق
اللّٰهی که راه افتادند، آدم دنبالشون بره؟ پدر آدمو خدا
در میاره! این حرفها نیست! خدا می گه مگر من به تو
مغز ندادم؟ مگر به تو عقل ندادم؟ مگر به تو فهم

ندادم؟ مگر به تو علم و اطلاع ندادم؟ هر عده ای که راه افتادند تو باید دنبالشون بری؟ چون اینا یه عده هستند، باید بری دنبالشون؟ نه! باید به میزان فهمت و عقلت و اطلاعات و علمت و بینش و بصیرت نسبت به مسائل دین و مسائل اجتماعی، بر طبق اون حرکت کنی. موافق داشته باشی یا نداشته باشی. یه نفر با تو موافق باشه یا نباشه. تو رو که تو قبر اون نمی خوابوند، اونم تو قبر تو نمی خوابوند. هرکی برای خودش ملف خودش رو داره، پرونده خودشو داره.

اینها توقع داشتند که مرحوم آقا در این گونه مسائل به دنبال باشه. وقتی ایشان [در] این [مسائل] بر اساس فهم خودشون عمل کردند، اینها اومدند فاصله گرفتند. فاصله گرفتند. پس شما تا حالا چیو قبول داشتید؟ چی بوده؟ اون گریه های توی مجالس عصر جمعه چی بوده؟ اون دعای سمات هایی که می خونید و های های گریه می کردید چی بوده؟ مگه همین جا نبوده؟ همین جا بوده دیگه! تو خونه خودتون که نمی خونید! تو همین مجالس مرحوم آقا می خونید دیگه! خودتون هم گریه می کردید.

پس اونی که؛ اون مطالبی که... حالا بگذریم حرفهایی که میزدند اصلاً! حوصله گفتنش هم نداریم. اون حالاتی که در اون موقع ابراز می کردید و موقعیت خودتون رو برتر از همه می نمایانید، و این رو به واسطه اطاعت از این مرد قلمداد می کردید کجا رفت؟ چی شد؟ چی شد؟ چی شد که حالا یه عده ترسو شدند؟ از این حرفها، از این حرفها! یه عده ترسو شدند. یه عده به تکلیف دیگه عمل نمی کنن. یه عده به اون چه را که می گن خلافش را می کنن. یه عده فقط بلدند حرف رو بززن، چیزهایی شنیدیم آقا که عالی! ماشاءالله! ماشاءالله! از چه کسانی! از چه کسانی! اگر قرار به نترسیدنه، ماها نترستر از شماها بودیم در اون اوقات مخصوصی که همه چه می کردند و چه می کردند. حالا دیگه بماند! اتهام به ترسیدن، اتهام به خلاف عمل کردن، اتهام به عدم دستور، اینها از چه کسانی بود؟ از کسانی بود که همین جا بودند، همین جا بودند! همین جا دعا می کردند، همین جا گریه می کردند، همین جا... این سفره ها همه تبدیل به نور می شود! این حرفها رو کیا

می زدند؟ همینا! این سفره ها همه تبدیل به روح و رضوان می شود. این سفره ها و غذاها همه تبدیل به مجرد می شه، همه تبدیل به روح می شه. این حرف کیا بود؟ حرفهای همینا بود که فردا برگشتند و گفتند اینا همه ترسو اند. حرفهای همینا بود. حرفهای همین ها بود.

مگه قرار بر این است که هرکی هرچه می گوید ما بپذیریم؟ نه خیر! ما نمی پذیریم! این حرفها نیست! و خب کم کم معلوم می شه که حق کجا بوده و کجا هست دیگه! اینطوری که نمی مونه دیگه. اون چیزهایی که سالهای گذشته ما می گفتیم، بله! و متهم به جهالت و عدم اطلاع و اینها می شدیم، حالا کم کم مشخصه که بی اطلاع که بوده است و مطلع که بوده. انسان باید اون چه را که تشخیص می ده عمل کنه. طبق تکلیف الهی. طبق تکلیف الهی.

ما موقعیتمون اینه. امام می فرماید که باید رحمت الهی غلبه کند بر فکر ما و در ذهن ما و بر قلب ما. رحمت الهی باید غلبه کند. و اون را باید بالاتر بدانیم. بالاتر بدانیم از همه اون چه را که احساس می کنیم از مظاهر اسماء و اسماء جلال و

جمال پروردگار.

آن خدای دان، همه مقبول و نامقبول

مِنْ رَحْمَةٍ بَدَا وَ إِلَى رَحْمَةٍ يَتَوَلَّى

خلقان همه به فطرت توحید زاده‌اند

این شرک عارضی بود و عارضی یزول

در روایات و در آیات و در کلمات بزرگان، اون

چه را که ما احساس می‌کنیم این مسئله است. بعضیا،

امروزه در صحبت‌های خودشون، در مقالات

خودشون، در نوشتجات خودشون، آمده‌اند خدا را

به دو تعریف شناسانده‌اند: خدای اهل ظاهر و اهل

فقه، خدای اهل عرفان و اهل معرفت.

اینطور اومدند معرفی کردند: خدای اهل ظاهر،

خدای بزن و بکوب و جهنم و قهر و کتاب و حساب

و میزان و حشر و نشر و کتک و برو و بیا و شلاق و

فلان و این چیزها!

نماز بخون، نخوندی پدرتو درمیاریم. روزه

بگیر، نگرفتی وسط جهنم. حج برو، نرفتی مار و

عقرب و فلان! این خدای اهل ظاهر و چیز.

اینطور آمدند گفتند!

خدای اهل معرفت، خدای رحمت و بخشش و
خدای اینها و... توبه کردی قبول می‌کنیم،

صد بار اگر توبه شکستی باز آ

شعر چیه؟ این درگه ما درگه نومیدی نیست

صد بار اگر توبه شکستی باز آ

یا من وسعت رحمته کلّ شیء. إنّ به عباده لرئوف
بصیر. یا فرض بکنید اوصاف جمالی که خداوند
متعال، خودش رو متصف به اوصاف جمالی می‌کنه.

یا این که **لو علم المدبرون عنی کیف اشتیاقی بهم و**

شوقی الی رؤیتهم لہاتوا شوقاً. اگر اون کسانی که به

من پشت می‌کنند و از من فرار می‌کنند بدانند چقدر

من به اونها اشتیاق دارم و شوق لقاء اونها رو دارم، از

شدت شوق ذوب می‌شن و می‌میرن. **لہاتوا شوقاً.**

خب! اینها چیزهاییه که هست! می‌گن این خدا هم

خدای کیه؟ خدای اهل معرفت است!

در حالی که ما یه خدا بیشتر نداریم آقا جان!

خدای اهل معرفت و خدای اهل فقه و اینها و خدای

عرفان و خدای فقها و خدای اولیاء و خدای علما ما

نداریم! یک خدا داریم! خدایی که امام سجاد به ما

می‌گه. اینه دیگه! حالا هرکی می‌خواد باشه! خدایی

که امام سجاد به ما معرفی می کند، خدایست که لطف و کرمش بر گناه ما می چربد. تموم شد و رفت! والسلام! خدایی که امام سجاد به ما معرفی می کند، خدایست که رأفت و جودش بر قلت حياء ما غلبه دارد. غلبه دارد بر قلت حياء ما. خدایی که همیشه امید را در دل ما زنده نگه می دارد. و این شیطان است که هی میاد وسوسه می کنه، هی آیه یأس می خونه. هی انسان را آیس می کنه. مأیوس غلظه‌ها! بگید آیس. آیس فاعل است، مأیوس اون اُمنیه است. انسان را آیس از رحمت پروردگار می کنه. نا امید می کنه. نگاه کن! چی شد؟ این همه نماز خونددن چی شد؟ این همه روزه گرفتند چی شد؟ این همه اومدند سیر و سلوک کردند آخرش چی شد؟ اون یکی طرد شد، اون یکی رفت! در زمان مرحوم آقا چقدر از معممین بودند و از اهل فضل که آمدند و رفتند و نماندند. و حتی از غیر از اونها. خب نگاه کن بین! عده شون هم کم نبود. اومدند و رفتند. نماندند. نگاه کن!

خب ما یه نگاه به اینطرف بکنیم. نگاه به اینطرف

بکنیم. هیچ نمی گیم اونهایی که آمدند و رفتند، حتما
یه ریگی به کفششون بوده. نخواستند. نخواستند!
امید نداشتند. تفکرشون تفکر دیگری بوده. حال و
هواشون حال و هوای دیگری بوده. آقا رو تا وقتی
می خواستند که با منویاتشون موافق باشه. آقا رو تا
وقتی می خواستند که با مسائل اجتماعی اونها راه
بیاد. آقا رو تا وقتی می خواستند که با تفکرشون...
من یه وقتی با یکی از همینها با ماشینشون... در اون
موقع پیش مرحوم آقا، ما رساله رؤیت هلال رو
درس می گرفتیم. ایشون به ما درس می دادند در
طهران که بودیم. آمدیم سوار ماشین شدیم و این
حرفها. رسیدیم به میدون بهارستان، خب اون موقع
زمان انقلاب بود و شلوغ بود و زمان شاه و دیگه
اواخر اون زمانها بود. خب ما معمّم بودیم و دو سه
تا معمّم تو ماشین بودند. یک دفعه یکی از همین
جوونا با چند نفر آمد و بالا و آمد تا نگاه به ما کرد و
همچین ذوق زده شد و یه عبارت انگلیسی گفت: و
بی بان جاست.

ما، فلان کس رو می خوایم. اسم برد.

یک دفعه این چنان حالت شعفی به خود گرفت

و خندید و براو! براو! فلان!

چه خبره؟ چیه؟ وی بان جاست چیه؟ اونجا من فهمیدم که میزان ظرفیت افراد چقدره. ظرفیت! ظرفیت. بعضیا ظرفیتشون یه دونه لیوانه. لیوان. دو تا قلپ بخوری، تموم می شه. بعضیا ظرفیتشون یه استکانه، اون که با یه قلپ تموم می شه. بعضیا ظرفیتشون یه انگشت دونه است. دیدید انگشت دونه می کنن تو دستشون سوزن نره؟ هان؟ یه انگشت دونه است! اصلا نرسیده تموم می شه. بعضیا انگشت دونه اند! انگشت دونه! ظرفیت! بچه ها! عین بچه ها! سبک! افراد سبک! بعد از اینکه این جریان اتفاق افتاد با خودم گفتم آیا اینها با پدر ما مشکل پیدا نمی کنند؟ اصلا عجیب بودها! یه دفعه این قضیه آمد در ذهنم. این مسئله آمد. اینها مشکل پیدا نمی کنن؟ گفتم که اگر پدر ما اینی که هست، و اینا اینن، قطعا باید مشکل پیدا کنن. حالا باید بشینم بینم کی این قضیه اتفاق می افته؟ مدتی نگذشت... دیدیم حرفها شروع شد! یکی داره میاد می گه آره تو یه مجلس بودیم فلانی یه همچین چیزهایی می گفت ها!

چیزهای بوداری بود! دیگری اومد و گفت فلانی
و... کم کم از بودار و این حرفها مطلب گذشت و
کم کم صریح شد و مسائل خیلی صریح شد. خیلی
صریح، صریح صریح. از این قضیه سالها گذشت.
روش اولیای الهی اینه.

انسان وقتی یه نفر رو به عنوان ولیّ الهی قبول
می‌کنه، دیگه نباید کار او رو عرضه بدارد به کتاب و
سنت و فلان. چرا؟ چون عمل او دیگه می‌شه کتاب
و سنت. این دور پیش میاد، و دور دورِ باطل. چون
انسان به خیلی از مطالب، دسترسی ندارد. این کله،
محدوده. محدوده. نمی‌توانی ای نادان! به مطالب
پشت سر و بعد از این، این کله‌ات برسه. اونوقت
می‌گی این عملش حتما باید بیاد منطبق بشه علی
کتاب الله و سنت رسوله. خب الانم بر طبق کتاب و
سنت رسول این واجب است، و چون این عمل
واجب رو انجام نمی‌دهد، پس بنا بر این مردوده. و
ما می‌ریم دنبال کار خودمون. از این قضیه سالها
گذشت. یه روز با همین آقا، با همین آقا، با مرحوم
آقا، و یه نفر دیگه، چهار نفر در ماشین بودیم و
داشتیم جایی می‌رفتیم، ایشان در آمد - بعد از یه

صحبت هایی - گفت که تمام آن چه را که ما انجام دادیم، همه پنبه‌اش زده شد. یه دفعه مرحوم آقا گفتند: حالا - ببینید! بعد چند سال! - حالا آقای فلان متوجه شدند که چرا ما در این مسائل دخالت نکردیم؟ آقا تا ایشون این حرف رو زدند، این سرش رو انداخت پایین، رنگش قرمز! سیاه! هیچی دیگه نگفت. حالا متوجه شدند... اون داره ده سال [بعد] رو داره می‌بینه. تو نمی‌بینی! می‌گی باید علی کتاب الله و سنة رسوله عرضه شود! تو چی می‌فهمی از کتاب و سنت رسول که بخوای عرضه بداری؟! اون ولیّ الهی داره ده سال دیگه رو از الآن داره می‌بینه. پنج سال دیگه رو از الآن داره می‌بینه. بیست سال دیگه رو از الآن داره می‌بینه. می‌گه اونقدر که تو درس خوندی که می‌گی علی کتاب الله و سنة رسوله، من سه برابر و ده برابرشو خوندم! از پشت کوه که نیومدم! از پشت غار که نیومدم! از پای منقل که نیومدم! پنج برابرشو من خوندم. تو سه سال رفتی درس خوندی، چهار سال خوندی، من پونزده سال در قم و نجف بودم، میشه چندتا؟ پنج برابر! این از

درس! از نظر استعداد هم که قطعا بالاتر از تو نباشم که پایتتر نیستم. این از استعداد و هوش و فلان. از نظر تقوا و اینا هم که معلومه دیگه اوضاع چطوره! خب دیگه چی می گی؟ بالاخره یه ترس از خدا اونو دیگه داریم! آدم بی دینی هم که نیستیم انشاءالله! اگر حسن ظن داشته باشید! بی دین که نیستیم! درسمون هم که از تو بیشتره! استعداد و هوشمون هم که از تو بیشتره! اطلاعاتمون هم که از تو بیشتره! خب دیگه چه مرگته؟ چته؟ ولی نفس میاد در اینجا چی؟ نفس میاد در اینجا هی ور می ره. شیطان میاد وسوسه می کنه. هی میاد شیطان وسوسه می کنه. وقتی چند سال می گذره، جوابشو آقا اون موقع می دن. اون موقع! که آقا جان، حالا متوجه شدی؟ و جوابشو باید این موقع داد. حالا اون موقع بله! بفرمایید! بفرمایید دیگه! بفرمایید به اوضاع نگاه کنید دیگه! مسائل رو نگاه کنید دیگه! چیزی که عیان است چه حاجت به بیان است.

خدایی که ما داریم، خدا، خدای اولیاء الله است. ولی الهی امام سجاد! بفرمایید: امام سجاد می فرماید: هیچ وقت حسن ظنّت را نسبت به رأفت خدا از

دست نده، اگر از دست دادی بدان که شیطان در
قلبت آمده. این حالت یاسی که برای انسان پیدا
می‌شه: ای بابا، این همه رفتند، چی شدند؟ خب بگو
ای بابا این همه رفتند و رسیدند! خب اینو چرا
نمی‌گی؟ خب اگه ای بابا ای باباست، اینورو بنداز!
چرا ای بابا اونور باید باشه؟ ای بابا! این همه بودند،
این همه رفتند این همه رسیدند، این همه فیض
بردند، به مراتب خودشون، هرکسی مراتبی داره.
رفتند و بهره مند شدند. اگر قرار بود که حالت یأس
غلبه کند، پس این اولیای خدا واسه چی اومدند؟
واسه چی این مجالس رو تشکیل دادند؟ مگه بی کار
بودند؟ خب یاسه دیگه، پاشو برو پی کارت دیگه!
اگه قراره یأس بر انسان غلبه کنه، پس چرا اینا میان
این مجالس رو تشکیل می‌دن؟! چرا میان این کتابها
رو می‌نویسن؟ چرا میان این دعوت رو می‌کنن؟ چرا
میان دعوت به راه می‌کنن؟ بهشون بگیم آقا این
حرفها چی چیه؟ کی دیده؟ ایناها، این همه خودمون
دیدیم، افرادی که چپ کردند چی شدند، مسائل
مختلف براشون پیش اومد. اینا چیه؟ اینا غلطه. باید

مبلّغین اسلام و مبلّغین تشیّع، حالت رأفت و رحمت الهی را تزریق کند در قلوب و در نفوس نه حالت یأس را. حالت لطف پروردگار را باید تزریق کند و ترغیب کند و تشویق کند و تبلیغ کند.

مرحوم آقای مطهری یه کتابی داره به نام عدل الهی. کتاب بسیار خوبی است. هم کتاب علمیهست، کتاب مفیده. ولی یه ایراد داره این کتاب، ایرادش این است که مختوم به خیر و مختوم به لطف نشده. آخر کتاب به این ختم می شه که خدا پدر همه رو در میاره و کسی که خلاف کنه، و خیال نکنید شفاعت فلانه و کسی که فلان بکنه و اینطوره و اینطوره و پدرش در میاد. مرحوم آقا، یادمه که - این کتاب رو ایشون فرستاده بودند برای مرحوم آقا و پشتش هم نوشته بودند؛ که الآن این کتاب رو من دارم. کتاب بالاست. همین کتابی که ایشون فرستادند و پشتش هم دستخطی داره. مرحوم آقا در جلسه ای که بعد با ایشون بودند، فرمودند: بله من این کتاب رو خوندم و خیلی هم خوب بود ولی شما چرا به این نحوه کتاب رو تمام کردید؟ چرا رحمت و اون لطف خدا رو نیامدید اینجا غلبه بدید که بله ما شفاعت

اونجوری نداریم و حساب و کتاب سر جاش هست
ولکن اگر کسی ایمان داشته باشه، مؤمن باشه،
خطایی داشته باشه، انشاءالله مورد رحمت قرار
می گیره. مگه نداریم در آیه؟ - اینو من دارم می گم و

آخِرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَ آخَرَ سَيِّئًا

عَسَى اللَّهُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ ﴿التوبة، ۱۰۲﴾ خب این

ماییم دیگه! هم کار گناه می کنیم، هم کار خیر

می کنیم. خلطوا عملا صالحا و آخر سیئا. گاهی اوقات

کار خوب می کنیم، در اون وقتی که جنبه رحمانی بر

نفس ما حاکمه. گاهی اوقات هم کار خلاف

می کنیم. در اون موقعی که جنبه شیطانی و کدورت

و نفس اماره و وساوس؛ بشریم دیگه. خدا می گه بابا

می بخشیمتون. خیلی غصه نخورید! خیلی ناراحت

نباشید. در مقام انکار نباشید، در مقام عناد نباشید،

عناد وای وای وای! عناد، عناد عناد عناد! ای وای از

این عناد! در مقام عناد نباشید، در مقام انکار نباشید،

ما شما را می بخشیم. می بخشیم. عسی الله أن يتوب

... این چیه؟ امید می ده. امید می ده به انسان. ایشون

فرمودند که خوب نوشتید، مطالب را مطالب خوبی

نوشتید، ولی خوب بود کتاب با امید ختم می شد. با امید، با بشارت، با اعلان و تبلیغ رحمت پروردگار ختم می شد. اتفاقاً من این مطلب رو از کس دیگه‌ای هم شنیدم، که او هم همچین ایرادی در یکی از نامه‌هایی که برای مرحوم آقا فرستاده، اتفاقاً این مطلب رو اونجا، ایشون هم تذکر داده بودند. علی‌کلّ حال.

امام سجاد علیه السلام می‌فرماید: خدایا موقعیت من اینه، حضرت هم که دروغ نمی‌گه. می‌گه ما همینیم. ما همینیم. قلت حیا داریم، ولی از اونطرف رأفت و بخشش تو هم هست یعنی در یه همچین موقعیتی هستیم. در یه همچین جایگاهی هستیم. ما همینیم. خب وقتی که ما همینیم، پس بنا بر این قاعده شم اینه که خدا هم آرزوی ما را بی‌پاسخ نمی‌گذاره. عجب بشارتیه‌ها! عجب بشارتیه! امام سجاد به خدا عرضه می‌دارد: که ما را تو اینطور خلق کردی و خودت هم اینطور هستی. پس تو دیگه نباید آرزو و مطلوب ما را بی‌پاسخ بگذاری. لا تَحِیْب. ما را سرشکسته نباید بکنی. ما را آس نباید بکنی خدایا. خب لازمه‌اش همینه دیگه. می‌گن الذّاتی لا

یتغیر و لا یعلل. علت نمی‌خواد. ذاتی پروردگار

وقتی غلبه رأفت هست، این معنانش چیه؟ معنانش

ترتیب لوازم نسبت به این مسئله است که پاسخ دادن

به افرادی مثل ماست. جواب دادن افرادی مثل

ماست. پس ما باید امید خودمون رو بالا ببریم.

امیدمون رو بالا ببریم. ما در یک وضعیتی هستیم که

خیالمون دیگه راحت ، تمام شد! این پریشانی مال

مردمه. این نگرانی مال مردمه. امام سجاد می فرماید:

یا خیر من دعاه داع و أفضل من رجاه راج. بهتر از تو

مدعوئی کجا پیدا می‌شه که ما ببریم؟ خب این خیال

آدم راحت نمی‌شه؟ این خیال آدم واقعا راحت

نمی‌شه؟ که عجب! ما در یه جایی اومدیم، همه بار

ما را مسئولیتش را به دوش گرفتند. برید این کار را

انجام بدید خیالتون تخت، برید انجام بدید، دیگه

خیالتون تخت. دیگه نگرانی ندارید. دیگه دغدغه

ندارید. شما الآن نگاه کنید ببینید مردم چقدر دغدغه

دارند. اونهایی که یه مقداری تدین دارند. آخ امروز

چی می‌شه؟ آخ فردا چی می‌شه؟ آخ نمی‌دونم چه

جور می‌شه؟ شما را در یه جا آوردند اول کاری که

نسبت به شما انجام دادند، دغدغه رو از شما گرفتند!
تمام شد! اومدی در یه جا که دیگه دغدغه نداری،
راحت! مطالب روشن، بیان می شه.

اونایی دغدغه دارن که دلشون تاب تاب تاب
تاب همینطوری داره صبح و شب می زنه امروز چی
میشه فردا چی میشه اون چی میگه اون چی میگه اون
قضیه اتفاق افتاده اون طرف... اونا اینطورن! و خدا
می دونه من چه خون دلی می خوردم در زمان مرحوم
آقا از این دوستان نفهمشون که در جلسات بودند و
به جای توجه به این مطالب، به چه مسائلی فکر
می کردند. یه روز یادمه در عصر جمعه، بعد دعای
سیمات، سَمات غلطه‌ها! بعد دعای سِمات، بعد
قرآن، دعای سِمات، توجه که همه باید سکوت کنند
و بذارند تأثیر این درشون بمونه. یه دونه از همین...
در آمد آقا خبر دارید که نمی دونم فلان کشور عربی
پادشاهش مرده و فوت کرده و بله حالا کسی که
می خواد بیاد، می گن اینطوره و با شیعه اینطوره و
حالا چی می خواد بشه و فلان. آخه به این چی بگه
آدم؟ آخه احمق جان! اینجا جای این مطالبه؟ آخه
نفهم! بهت دستور دادن این حرف رو بزن؟ کسی

بہت تکلیف کردہ؟ استادت بہت گفته؟ آخہ کی باید
آدم ہشی تو؟ کی باید تو این کلهات حرف فرو برہ
کہ آقا جان، وقتی آمدی در اینجا، دیگہ تمام شد،
دیگہ نگرانیت رفت! اگہ قرارہ حرفی باشہ بہت
می زنن. اگر قرارہ مطلبی باشہ بہت می گن. اگر قرار
بہ نکتہ ای باشہ بہت می رسونن. آخہ این یعنی چی؟
نشستہ بودم یہ وقت در حجرہ، در ہمون مشہد.
یہ قضیہ ای اتفاق افتادہ بود. یہ دفعہ دیدم یہ شیخی
آمد. اونم مثل اون. از اینا کہ کم نبودند الحمدللہ!
ہنوز ہم ہستند. سلام علیکم آقای آس محسن!
گفتم علیکم السلام. آقا چہ شدہ است! گفتم چی
شدہ آقا؟ آسمان بہ زمین آمدہ؟ آسمان قرنبہ شدہ؟
بہش گفتم قرنبہ شدہ! ہمینطوری بہش گفتم قرنبہ.
آسمان قرنبہ شدہ؟ چی؟ چیہ؟ چی شدہ؟ یہ
قضیہ ای اتفاق افتادہ بیا بشین بابا، بیا چایی تو بخور.
بشین چایی تو بخور یہ خوردہ بہ ہم ریختی و فلان.
نشست و... گفتم ما از شما توقع نداشتیم کہ بعد از
این ہمہ، اینطور خودتون را فراموش کنید و دست و
پاتون رو گم کنید. اینہا مسائل بسیطہ! کہ روزی

هزارتا ازش اتفاق می‌افته. گفت: ای؟ یعنی شما این
 قضیه را انقدر بسیط می‌دانید؟ گفتم: بله آقا بسیط‌تر از
 بسیط! انقدر بسیط و انقدر پیش پا افتاده که باور
 کن... می‌خواهی؟ حالا بهش فکر نکن بین چی
 می‌شه. حالا به من یه قول می‌دی؟ اصلاً امروز به این
 قضیه فکر نکن. پاشو برو! پاشو برو ماشینتو بردار،
 برو بیرون، طُرقَبه، یه آبگوشت بخور! یه خورده
 نشستیم و حرف زدیم و یه خورده از اون حرارتش
 - حرارتش حدوداً یه هفتصد هشت صد درجه‌ای!
 من گفتم الان ذوب می‌شه! تو هفت صد هشت صد
 درجه خیلی چیزها ذوب می‌شن! آهن و.. آوردیمش
 پایین و پایین و پایین. گفتیم آقا جان خدات کجا
 رفته؟ پیغمبرت؟ امامت؟ ما امام داریم، امام حیّ
 داریم، امام زنده داریم، این چیه این مطالب؟ این
 مسائل. ولی خب این مسائل سطحیه دیگه! سطحی.
 این چیزها بود و...

وقتی که شما بهترین مدعوّ رو دارید، وقتی
 بهترین مرجوّ رو دارید، دیگه چه غم دارید؟ دیگه
 چه غم دارید؟ وقتی شما امام زمان را دارید، امام حیّ
 را دارید، که **لا تأخذُه سنَةٌ و لا** ... شب قبل، خدمت

رفقا عرض کردم. همان مقام حیات و علم و شعور و ادراکی را که برای ذات باری تعالی است، همان مقام، ظهورش در ولیّ اش امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف هست. دیگر به چه چیزی ما باید فکر کنیم؟ چه دغدغه‌ای دیگر ما باید داشته باشیم؟ منتها ما خودمون رو در غیبت می‌بینیم، همونطوری که در غیبت حضور خدا می‌بینیم، این افکار به ما میاد، این مسائل به ما هجوم میاره. آخ اونجا اونجور شد، آخ اونجا اونجور شد. من /وقتی به رفقا می‌رسم، می‌گم شما مثل این که همه چیز رو در نظر میارید غیر خدا رو؟ اصلا انگار خدایی وجود نداره. اصلا انگار خدایی وجود نداره! آقا اینطور شده، آخ آقا اونطور... آخ آخ آخ ها را برو به خدا بگو! اصلا انگار خدایی وجود نداره. حتما باید یه چیزی جلو دستمون باشه تا دلمون قوت پیدا کنه. یه چیزی بغلمون باشه تا اینکه قدرت و قوت داشته باشیم. اگه همین رفت در خونه همسایه، نه آقا دلمون می‌لرزه. حتما باید امام زمان این بغلمون باشه چسبیده، حالا تا یه حدودی اطمینانی، یه خورده آرامشی برای ما

پیدا بشه. اما اگه امام زمان پاشو از تو این خونه گذاشت بیرون، وای! دست و پاشون می لرزه که حالا می خواد چی بشه! آقا جان خب جسمش رفته بیرون! اینا همه مال چیه؟ عدم ادراک! عدم معرفت ما نسبت به این مسئله است.

وقتی که ما داریم، وقتی که ما بهترین مرجو رو داریم، بهترین را داریم، دیگه غصه چی را داریم؟ موسی بن جعفر علیه السلام امام علی بن یقطینه. امام معصومه. به علی بن یقطین می فرماید در دستگاه هارون ملعون، هارون کافر، مشرک، بی دین، همه چیز دیگه! هارون دیگه! هارون! قاتل پسر پیغمبر دیگه. قاتل امام. در دستگاه هارون باش! تمام شد! دیگه حرف نداره. امام می فرماید در دستگاه هارون باش. وقتی که امام می گه باش، دیگه در این صورت باید این علی بن یقطین بگوید که ما این امر موسی بن جعفر را بر کتاب خدا و سنت رسول عرضه می داریم! اگر موافق بود می پذیریم و اگر.... اینجوری موسی بن جعفر مگر به علی بن یقطین نامه نوشت که وضویت را بر طبق وضوی اهل تسنن بگیر؟ مگه نامه نوشت؟ مگر وضوی اهل تسنن

باطل نیست؟ باطله دیگه! نماز بر این وضو مگر باطل نیست؟ اونم باطله. چرا موسی بن جعفر امر به باطل و امر به حرام می کند؟ چرا؟ جواب بدید دیگه! مگر موسی بن جعفر می تواند؟ - این شبهات است که پیش آمده، دارم جواب می دم - مگر موسی بن جعفر می تواند علی کتاب الله و سنت نبیّه امر به حرام کند نعوذ بالله؟ می تونه؟ موسی بن جعفره، امامه، می تونه امر بکنه؟ نمی تونه بکنه! چرا امر کرد؟ چرا موسی بن جعفر امر کرد به علی بن یقین که وضوی باطل و حرام بگیره و نمازش همه باطل بشه؟ همه باطل. وضوی اینجوری! اینجوری بگیر و سر و پا رو بعد بشور و راحت! خلاص! وضو باطل است، نماز باطله. چرا موسی بن جعفر...؟ اینجاست که باید مسائل را از این مبانی اصولی مطرح کرد که اصلا تکلیف چیست؟ احکام اولیه چیست؟ آیا حکم عام داریم، حکم خاص داریم، یا اینکه اصلا نه حکم عام داریم، نه حکم خاص داریم، این بحثش باید در اونجا مطرح بشه.

اون چه که هست این است که تکلیف عبارتست

از کلفت؛ عبارت است از الزام. الزام، اون حکمی است که از ناحیه پروردگار به شخص خاص تعلق می‌گیرد. اینو می‌گن الزام و تکلیف. حالا، اون تکلیف یا جنبه عمومی دارد برای سایر افراد، یا جنبه خاص دارد برای او. در هر دو حال تکلیف واحد است. چه جنبه عام، چه جنبه خاص. تکلیف به وضو در جنبه عامش همین تکلیفی است که ما می‌کنیم. اول سرو صورت رو باید بشوری، بعد دست راست، بعد دست چپ، بعد مسح با چهار انگشت تا سر. و اینی هم که می‌گن که باید حتما روی موی خود اینجا باشه، لازم نیست‌ها! نه! باید سر مسح کشیده بشه، چه مو، موی همین‌جا باشه، چطور اینکه خب فقها می‌گن، یا اینکه مو از جای دیگه هم باشه، فرقی نمی‌کنه. باید محل مسح جلوی سر باشه، به مو کاری نداره. مسح چهار انگشت می‌کشیم، بعد با چهار انگشت پا، راست و چپ. این می‌شه وضوی ما جاء به الرسول و وضوی واجب. این می‌شه تکلیف. حالا اگر همین پیغمبری که این وضو را آورده، به من بگه که آقای طهرانی شما این وضو را انجام نده، این وضو را انجام بده. من باید

بگم چرا؟ به چه علت؟ زهر مار! دیگه به چه علت نداره! وقتی رسول خدا می فرماید شما این وضو را بگیر، بنده باید بهش بگم به چه علت؟ تو چرا به بقیه اینجوری می گی، به من اینجوری می گی؟ باید علتش را برای من بیان کنی! من عرضه ندارم به کتاب الله و سنت... می گه من رسولم! به چی می خوای عرضه کنی؟ می گه من خودم رسولم! من من من! من محمد بن عبدالله! - اللهم صل علی محمد و آل محمد - من خودم رسولم دارم این تکلیف رو به تو می کنم. تو به چی چی می خوای عرضه کنی؟ می گه نه! باید علتش رو بگی. می گم علتش رو نمی تونم بهت بگم. نه! تا علتش رو نفهمم عمل نمی کنم! این حرفها نیست! عمل نمی کنم! این درسته؟ اینجور ما باید با پیغمبر عمل کنیم؟ - این جواب شبهه است ها! دارم می دم - این جور ما باید به پیغمبر.... که اگر پیغمبر آمد بر خلاف یک حکم عام، رسول خدا آمد به یک نفر یک مطلبی را فرمود و الزام کرد، باید در مقام تنجز تکلیف و در مقام حجیت الزام، باید علتش رو پیغمبر بیان کنه؟ حالا اگر پیغمبر بیان نکرد، حکم

تنجّز پیدا نمی‌کنه؟ این که خیلی مزخرفه! خیلی
چرنده! این که خیلی چرنده!

تکلیف، یعنی اون الزامی که از ناحیه شارع،
نسبت به فرد ابلاغ بشه. این می‌شه تکلیف. یا اون
تکلیف جنبه عمومی دارد، یا جنبه خصوصی دارد.

یه وقت رسول خدا می‌فرماید **بَلِّغُوا هَذَا الْمَنْهَجَ مِنَ
الْوَضُوءِ إِلَى كُلِّ الْأَفْرَادِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ**. خب بنده که

ندیدم، رسول خدا را ندیدم، صداشو هم نشنیدم،
کتابتشو هم ندیدم، که وضو باید به این کیفیت باشه،
بعد شستن دست راست، بعد شستن دست چپ، بعد

مسح و امثال ذلک. خیلی خب. بنده باید طبق این
عمل کنم. یه دفعه رسول خدا میاد و به بنده

می‌فرماید که فلانی شما باید به این کیفیت وضو
بگیرید. صورت را اول بشوید، بعد دست راست،

بعد دست چپ، مسح این. این میشه چی؟ تکلیف،
تکلیف خاص. این تکلیف خاص با تکلیف عام

موافقه. یه وقتی رسول خدا میاد می‌فرماد شما در
روز یک شنبه تکلیفتون این است که بشوید صورت

را، از پایین به بالا مثل این‌ها، و بعد سرتون رو
بشورید، مانند اهل تسنن. این می‌شه باز تکلیف،

تکلیف خاص. این تکلیف خاص با تکلیف عام مخالفه. هر دو یکیه. هر دو می‌شه چی؟ تکلیف! هر دو رو کی گفته؟ پیغمبر. آیا برای تنجّز تکلیف در صورت اول که حکم عام بود، شما دلیلش را از پیغمبر می‌پرسیدید؟ پرسیدن نداره! چطور در مورد دوم باید پرسید؟ غلطه! پس وقتی رسول الله الزام و امر به تکلیف می‌کند، مکلف حق ندارد سؤال از علت الزام در این خصوص بکند. سواءً این که تکلیف تکلیف موافق با عام باشه، یا تکلیف تکلیف مخالف باشه. ارتباط نداره. رسول خدا امر می‌کند و تمام، فضولی هم موقوف.

او مدیم سراغ موسی بن جعفر. موسی بن جعفر به عنوان امام معصوم آیا موسی بن جعفر مشرعه یا نه؟ موسی بن جعفر مشرع نیست. مشرع رسول الله. مشرع چندتاست؟ یکی. الله و رسول. اصل که همون الله مشرعه. منتها پیغمبر اون به اصطلاح بیان کننده و ابلاغ کننده اون تشریعه. که البته خود همین جای بحث داره و بعدا بحثش رو مفصل بنده می‌کنم در طی یه مقاله ای قراره بنویسم راجع به این

زمینه، اون جا می گم . خب مشرع کیه؟ رسول خدا.
ائمه که مشرع نیستند. امیرالمؤمنین مشرع نیست.
امام حسن نیست، امام حسین نیست، موسی بن
جعفر، امام زمان... اینا مبیّنند. بیان می کنند. موضّح
اند. توضیح می دن. مفسرند. تفسیر می کنند. ما
اطلاع بر تکلیف نداریم. ما جاهل هستیم. امام علیه
السلام به واسطه اتصال، اتصال نفس قدسی با مبدأ
تشریح، مبیّن تشریح است. میاد اون مطالب را از اون
مبدأ تشریح می گیرد در نفس و بعد اینها را اللقاء
می کنه. پس امام می شه چی؟ می شه مبین و موضّح.
خیلی خب. پس اگر امام آمد یه حکمی بر خلاف
گفت، آیا باید از امام سؤال کرد که به چه دلیل شما
این حکم را می گید؟ یا این که باید در اینجا سکوت
کرد که فضولی موقوف؟ فضولی موقوف. سؤال
نباید کرد.

امام علیه السلام تکلیف الهی را نسبت به این فرد
خاص میاد بیان می کند. جناب علی بن یقطین،
تکلیف الهی نسبت به شما از امروز این است،
فضولی هم موقوف. علی بن یقطین باید سوال بکنه
که نه خیر، ما باید ببینیم، ما باید ببینیم این تکلیفی که

موسی بن جعفر بر ما عرضه کرده است، آیا موافق^۲ لکتاب الله و سنت نبیّه، یا مخالف لکتاب الله... اِاِا!
این که دیگه عرضه نداره! امام داره این کار رو می‌کنه. امام که خودش مبین تکلیف است داره این امر را می‌کند. پس برای چی باید سؤال کرد؟ این جا دیگه جای سؤال نیست. پس اگر علی بن یقطين بخواهد بگوید که من الآن باید این تکلیف مخالف را - تکلیف مخالفه، مخالفه، تکلیف هم تکلیف حرامه. وضو به این نحو باطل است، نماز هم باطله، نماز مترتب بر این هم باطله و باید قضا کنه. اگر...
- ولی همین که این تکلیف را امام می‌فرماید، موسی بن جعفر، دیگه تمام! این می‌شه مثل چی؟ مثل تکلیف عام. حکم تنجز این تکلیف خاص، نسبت به علی بن یقطين، و حجّیتش می‌شه مثل حجیت تکلیف عامی که پیغمبر نسبت به وضو کرده. هر دو می‌شه چی؟ در کنار هم.

حالا چه موسی بن جعفر علت این تکلیف مخالف را به علی بن یقطين بگه یا نگه. اصلاً می‌گه من نمی‌خوام علتش رو بگم. به تو چه مربوطه؟!

علی بن یقظین نباید عمل کنه؟ باید عمل کنه! باید عمل کنه! من امامم، من موسی بن جعفرم، من می گم شما باید این حکم رو انجام بدید، **سمعاً و طاعتاً**، تمام شد! **سمعاً و...** البته اینو بگم، که در ذهن علی بن یقظین این شبهه آمد، ولی علی بن یقظین عارف نبود. شیعه بود. مطیع بود. مطیع. ولی اگر شما بودید، شما، نباید یه وقتی بیادها! انشاءالله که شما رو خدا مبتلا به دربار هارون نکنه. ولی اگر حالا یه وقتی در یه زمانی، حالا در هر برهه ای، - اینی که عرض می کنم، مربوط به کلیات می شه - اون چیزی که در جلد دوم اسرار ملکوت نقل کردم، جوابش امشبه. امشب دادم. وقتی - حالا نوبت به ولی خدا هم می رسه - وقتی که شما از طرف امام معصوم علیه السلام مکلف به یه امر خلاف حکم عام می شید، یه وقت در ذهنتون نیادها، **ا!** چرا امام یه همچین حرفی زده، تا بگید چرا، باختید! عمل کردید، ثواب هم بردید، ولی اون فایده ای که مترتبه رو نبردید. شبهه نباید بیاد، مطلقاً. امام می فرماید وضو رو اینطوری بگیر، چشم. تمام شد. شبهه نداره. شبهه نداره. امام می فرماید باید این لیوان را بخوری، چشم! شبهه

نداره. شبهه داره؟ نه! تمام شد.

یه سؤال: این عجیبه. این قرآن عجیبه. خیلی عجیبه. عجیبه که چطور تمام مراتب توحید در این قرآن آمده و ما ازش غافلیم. چرا خدا قصه موسی و خضر رو تو قرآن آورده؟ هیچ تا حالا ما بهش فکر کردیم که این قضیه خضر و موسی چی بوده؟ یه قضیه‌ای بوده که اتفاق افتاده. ساعت دوازده، انشاءالله این دیگه برا فردا شب. دیگه بخوایم وارد این قضیه بشیم، دیگه یه مقداری چیز داره... حالا همینقدر که امشب این مطالب رو گفتم، برید روش تا فردا فکر کنید، اگر اشکالی، شبهه‌ای چیزی براتون پیدا می‌شه، که فردا مطرح کنید‌ها! اگر خدا بخواد که توفیق داشتیم و خدمت رفقا بودیم. مطالب، بدون اشکال باید بره جلو آقاجون. اینجا جای سرتو بنداز پایین نیست. باید مطالب بدون اشکال باشه، والسلام. مطالب باید بدون سؤال باشه. بدون اشکال باشه. بدون ابهام باشه. این انسان رو جلو می‌بره. و مطالب همه علمی‌ست. مطالب علمی‌ست. این مطالب رو ما پای منقل نیاوردیم. مطالب پای منقل و

وافور و این حرفها نبوده، مطالب علمی ست و چیزه
و بسم الله. و ما سالهاست که نسبت به این قضیه،
مطالب رو گفتیم، مطرح کردیم، منتها خب دیگه
دأب و دیدن بعضیا این است که رجما بالغمیب یک
تیری می اندازند و فلان و این حرفها. مسائل باید
روشن باشه.

انشاءالله تتمه این مطالب - چون مطلب خیلی
دقیقه، مخصوصا برای رفقا و فضیلابی که هستند و
ممکنه که مورد برای یه همچنین مسائلی قرار بگیرند
- و انشاءالله امیدواریم که خداوند فهم مبانی تشیع
واقعی و علوی، تشیع امیرالمؤمنین، تشیع امام
سجاد، این تشیع، خداوند به همه ما عنایت کند و از
برکات ماه مبارک رمضان ما را متمتع بگرداند.

اللهم صلّ علی محمد و آل محمد